



صفحه نوستالژی صفحه جدیدی است که از این هفته منتشر می‌شود در این صفحه تلاش می‌کنیم برای شما نوشته‌ها و مصاحبه‌هایی به یادماندنی از سال‌های بسیار دور، که به احتمال قریب به یقین نخوانده‌اید باز نشر کنیم...

# رهایی تقوایی و سینمای سالم ایران

گفتگویی با ناصر تقوایی برنده جایزه بزرگ فستیوال فیلم کودکان ونیز

**هفته‌نامه تماشا در سال ۱۳۵۰ به بهانه جایزه بزرگ فستیوال فیلم کودکان ونیز، گفت‌وویی با ناصر تقوایی در آغاز راه فیلمسازی‌اش انجام داده بود. امروز که خبر بازگشت تقوایی را پس از نزدیک به یک دهه شنیدیم، بداندیدیم که خوشحالی خود را با انتشار این متن که تقریباً مر بوم به چهل و اندی سال پیش است نشان دهیم. خواندن حرف‌های آن روز تقوایی خالی از لطف نیست.**

ناصر، آبادانی ۳۳ ساله سبزه رو و پرشوری است که پیش از سینما به قصه‌نویسی روی آورد و به کارش در زندگی مردم به خصوص مردم زادگاهش پرداخت و همین به قصه‌هایش فضا و رنگ و بوی خاص بخشید و آن‌ها را از ارزش استثنایی برخوردار ساخت. مجموعه‌ای از قصه‌های تقوایی با عنوان «تاستان همان سال» چندی پیش انتشار یافت.

تقوایی پس از آن که دبیرستان را تمام کرد به تهران آمد و کار سینما را در سال ۱۳۴۲ با کارهای فنی فیلم «خشت و آینه» ساخته ابراهیم گلستان شروع کرد. بعد به تلویزیون رفت و در حدود ۱۲ فیلم کوتاه ساخت که تنها برخی از آن‌ها تا کنون در تلویزیون نمایش داده شده و تقوایی از این موضوع با رنجشی آشکار سخن می‌گوید.

این فیلم‌ها، همان‌طور که از تقوایی انتظار می‌رود، بازگوکننده سنت‌ها و عادت‌های مردم جنوب است و تکنیک و احساس در خشان کارگردان به آن‌ها کیفیت سینمایی فوق‌العاده‌ای داده است. اولین فیلم بلند تقوایی «رامش» در حضور دیگران است که هنوز به نمایش در نیامده است. این فیلم را تقوایی با کمک و سرمایه‌های تلویزیون ملی ساخته است.

بعد از «رامش» فیلم مستند «ربعین» را برای تلویزیون و سپس «راهی» را برای انکون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ساخت.



تفریحات دیگر - که می‌توان گفت تنها تفریح مردم کشور ماست. با این مشخصات و با توجه به این که اصولاً سینما پدیده هنری و اقتصادی مهم یک کشور است، دولت باید مستقیماً به حمایت از آن برخیزد. من نمی‌گویم بیاید جیب تهیه‌کنندگان را پر از پول کند، ولی دولت که برای صابون و مسواک تا تومبیل، قانون می‌گذارد چرا حساب وادرات و صادرات فیلم را نمی‌کند و برای آن قانون نمی‌گذارد، باید فلان کمیته‌ای وارد کنندند را مجبور کرد تا در مقابل فیلمی که می‌آورد چندتایی هم فیلم فارسی را در جاهایی که بازار دارد بخش کند. الان دولت هندوستان به کمیته‌ای اجازه نمی‌دهد از برای آن کارها از فروش فیلم به دست می‌آورند از مملکت خارج کنند و مجبورند آن را در هند به کار بیاندازند و برای همین هم هندوستان صاحب مجل‌ترین و مجهزترین سینماهای دنیاست که به وسیله کمیته‌های فیلمسازی خارجی ساخته شده است. همان‌طور که گفتیم حمایت دولت پول دادن صریح نیست، بلکه حساسیت به معنای واقعی است. مثلاً یکی همین جلوگیری از کارهای غیر انسانی پخش کنندگان داخلی».

**تقوایی خوشحال است که فیلم بیضایی برنده فستیوال تهران شده‌نه به خاطر جایزه بلکه به آن سبب که: «آدم را جدی می‌گیرند، دنبالش می‌آیند و فیلمش بازار پیدامی‌کند.»**



در مورد سینمای ایران، تقوایی عقیده دارد: «این‌طور که می‌گویند سینما به نسل تازه رسیده است. همین فیلمسازهای فعلی ما ۳۰ سال پیش خیلی جوان بودند و واقعاً موضوع فقط تغییر نسل است و گرنه پیشرفت زیادی در کار نبوده و طرح مسائل هنوز قدیمی است. از نظر فنی پیشرفت زیادی داشته‌ایم ولی از نظر محتوای فیلم‌ها متأسفانه تغییر خیلی جزئی بوده است.»

تقوایی از جای‌جای فیلم‌های ایرانی در این چند روز می‌گذرد. او می‌گوید: «اصولاً یک فیلم را اگر در زمان خودش نشان دهند و مردم آن را ببینند، سازنده را بیشتر می‌شناسند و اگر بمانند او را دنباله‌رو می‌دانند، چون تماشاگر با تاریخ کاری ندارد و توجه نمی‌کند که فیلم در چه سالی ساخته شده است.»

تقوایی از بازار سینمای ایران سخت رنجور و در تب و تاب است. می‌گوید: «آخر کجای دنیا یک تهیه‌کننده ۱۵۰ سینمای کشور را در دست دارد؟! کجای دنیا یک فیلم را در آن واحد در ۲۰ سینمای پایتخت می‌گذارند؟! کجای دنیا این چنین سرمایه و

زندگی یک نفر در جنگ معدودی به نام پخش کنندگی گرفتار است؟! دولت هم در این باره دست روی دست می‌رسد که اگر من هم بوم همین کار را می‌کردم.» پرسیدم «رامش» به چه علت اجازه نمایش نیافت؟ جواب داد: «برعکس برداشت و تصور من، گفتند که داستان فیلم فحشا را تشویق می‌کند! این اتهامی توهین‌آمیز و برخورد است. به این ترتیب به نظر من بازولینی و بسیاری از کارگردانان بزرگ دنیا را باید دلالت محبت نامید!»

تقوایی از بازار سینمای ایران سخت رنجور و در تب و تاب است. می‌گوید: «آخر کجای دنیا یک تهیه‌کننده ۱۵۰ سینمای کشور را در دست دارد؟! کجای دنیا یک فیلم را در آن واحد در ۲۰ سینمای پایتخت می‌گذارند؟! کجای دنیا این چنین سرمایه و

پایانش نمایشنامه‌معتبری با معیار جهانی می‌دانم. (البته پیشگویی در ادبیات یک ارزش درون ساختی نیست.) شاید کمتر کسی بداند که سعدی پیشگویی پایان این نمایشنامه را محض رضای آل احمد نوشته است که در مزاج او غلبه عمیق داشت. چنانکه با مرگ «جلال»، «سعدی» افتاد...

پس طغیان در برابر این قرن نامزده یک واجب جهانی است که درمندان عالم را به خود هشیار کرده است. اگر به آن طرف نگاه کنید، طغیان‌های سقط‌شده‌ای را در لگن می‌بینید که بی‌گمان نشانه‌های همین ضرورت است. حرکت‌های خودجوشی با آب و رنگ پانکیسم و هیپیسم و چه همه علامتی از طغیان غربی علیه قدرت‌های سیاسی است که با سیستم ماشین به جامعه بزرگ حمله‌ور شده و نظارت عالی خود را با یک فاشیسم فرهنگی بر شخصیت خود حاکم کرده است و این‌ها شورش‌های بی‌مبار، عصبی و از خود بیگانه‌ای هستند که نه با یک شعار محکم اخلاقی سازمان یافته‌اند نه با یک آرمان مقوم فلسفی مسلح‌اند تا در مقابل ضرب‌های تکنولوژیک قدرت پایداری کنند که لامحاله سقوط می‌کنند و به سرعت در قعر ابتذال می‌افتند بنابر این اصل ماشین نیست، که منادیان ادبیات نگله گانه تجزیه انسان معاصر را زمه آن می‌گذارند. بلکه یک تجاوز پنهان است که با نیروی ماشین کار می‌کند. درخت تنومند شومی است که ریشه‌اش در اتاق فرمان کاخ‌هاست و شاخ و بالش در چهارمست عالم تاخته. از آفریقای سیاه، اروپای صنعتی و آسیای دور، تا نشیخ‌نشین‌های پایین و رگ‌به‌رگ از مویرگ‌های مغز پارای از ما در تعفن این تجاوز فاشیستی کرخت و مسموم است. بسیار خوب در این هنگامه تکلیف قلم چیست؟ فکر می‌کنم آمریکا لاتین در نیم قرن اخیر درس عبرتی به نویسندگان هوشمند داده است. آنها با گریختن به اسطوره‌های قومی، و با یک متافیزیک شاعرانه ملی استقلال خود را به دنیا اعلام کرده‌اند. آنها اگر نه در مزارع پنبه و شرکت‌های موز، دست کم در یک ادبیات زهر‌دار کثالی به خود باز می‌گردند و ریشه‌های خود را کشف می‌کنند و این تیرد اصالت‌ها با غول قدرت است. خوب ما در این گوشه شرق چه می‌کنیم؟ ژانلیسم آسیایی ما کدام است؟ اعتقاد دارم در جان سوم (و تاروزی که این ترکیب غاصبانه، این رنگ تحقیر آمیز از فرهنگ سیاسی جهان پاک‌نیده است، تاقرن دیگر، تا کرات مسکونی) یک تاتر بیشتر وجود ندارد و آن تاتر هویت است. شما اگر می‌خواهید بدانید برای چه می‌نویسم مراد این تاتر پیدا کنید.

**شاملو در مصاحبه‌ای گفت که زندان شاه، سعدی را از پا در آورده است.** شاملو حقیقت را گفته است اما قسمت آشکار حقیقت را، زندان شاه تیر خلاص بود و همه دیدند و تمام حقیقت نبود همچنانکه در نگاه من شانی هم برای سعدی نیست. به گمانم سعدی اینقدر بنام دارد که بدون زندان و این چوب‌های زیر بغل روی پایش درست و سست نماندند... عجیب است. همین حالا یاد اولین ملاقاتم بعد از زندان افتادم.

بسیار خوب در این هنگامه تکلیف قلم چیست؟ فکر می‌کنم آمریکا لاتین در نیم قرن اخیر درس عبرتی به نویسندگان هوشمند داده است. آنها با گریختن به اسطوره‌های قومی، و با یک متافیزیک شاعرانه ملی استقلال خود را به دنیا اعلام کرده‌اند. آنها اگر نه در مزارع پنبه و شرکت‌های موز، دست کم در یک ادبیات زهر‌دار کثالی به خود باز می‌گردند و ریشه‌های خود را کشف می‌کنند و این تیرد اصالت‌ها با غول قدرت است. خوب ما در این گوشه شرق چه می‌کنیم؟ ژانلیسم آسیایی ما کدام است؟ اعتقاد دارم در جان سوم (و تاروزی که این ترکیب غاصبانه، این رنگ تحقیر آمیز از فرهنگ سیاسی جهان پاک‌نیده است، تاقرن دیگر، تا کرات مسکونی) یک تاتر بیشتر وجود ندارد و آن تاتر هویت است. شما اگر می‌خواهید بدانید برای چه می‌نویسم مراد این تاتر پیدا کنید.

**گفتید از نمایشنامه نویسندگان ایرانی یکی دو تن را واضح‌تر می‌بینید. آیا «خلیج» و «نصیریان» هم در میدان دید شما قرار می‌گیرند؟** خلیج کمی دیرتر آمد و عنایتی هم به تم‌های معاصر نکرد و تا پایان در خشمش کوتاه خود (که حیف زودرس بود) در قهقهه‌خانه و آن حوالی دست شستست نمایی بیرونی نمایشنامه‌های او با تناسب بی نقص، منطبق با صحنه است. زبانش همیشه برای من غیظ‌انگیز بوده است. هر چند ذهنیت این زبان کم است تپش‌های صوتی آن برای وضعیت‌های دشوار جدا ساخته نشده است. با این حال خلیج یک زبان پخته پرداخته از قشرهای «بی‌زبان» به گنجینه ادبیات دراماتیک ما سپرد که نه تنها در تاتر حتی از دیالوگ‌های «خیمه‌شب‌بازی» که چوبک هم تازه‌تر است بگذریم که این هر دو بعدها به بن‌بست‌های مشابهی می‌رسند. یکی در «ثبات» و دیگری در «سنگ صبور» (و آیا این سرگذشت همه آن نویسندگانی نیست که نیض نشان نه در شقیقه که جای دیگری می‌زند؟) من با بعضی نمایشنامه‌های خلیج خیلی مانوس نیستم ولی اگر توقع «سودی» از تاتر نداشته باشیم انصاف این است که «گلدونه خاموم» او با این زبان پرداخته با وفور تعبیرات جاندار و با آن ترکیب شعرانه و حس‌اشراقی بهترین نمایشنامه‌های است که به زبان فارسی نوشته شده است. من برای خلیج آرزوی تولد دیگری می‌کنم و حق تقدم «نصیریان» را هم محفوظ می‌دارم که در دهه انحطاط ۳۰، خشت اول تاتر جدید ایران را به نام «بلبل سرگشته» گذاشت و «هالو» بی‌هم نوشت که در سال ۴۲ هیچ بد نبود. او نیمه راه قلم را رها کرد و به سینما رفت و من سال‌هایی است که دیگر نمی‌دانم نصیریان چه شد.

**با کدام یک از نمایشنامه نویسندگان ایرانی و آثارشان بیشتر مانوس هستید؟** وقتی به گذشته نگاه می‌کنم یکی دو تن را با وضوح بیشتری می‌بینم «سعدی» را مخصوصاً با «آی بی‌کلاه، آی بی‌کلاه» به یاد می‌آورم. این نمایشنامه‌ها سه بار خوانده‌ام و بارها صحنه‌هایی از آن را شب‌ها وقت خواب مرور کرده‌ام. هیچ توضیحی برای این کارم ندارم. عیب‌ها و اشکالات آن را هم می‌دانم. با این همه هر وقت به اسبابا یا اجزای این نمایشنامه خیره می‌شوم تابلوی زنده می‌شود که ترکیب آن در کمال ایجاز وحدت و توازن است «چوب به دست‌های ورزشی» او را هم به خاطر اندیشه افشاگرانه بیدار بیان شفاف تمثیلی و پیشگویی



# تاتر آدم‌های زنده روزگار



تئوری‌هایی تونند به بسیاری از مجهولات انسان جواب بدهند دانشمندان می‌آیند و مانند زنبور‌های عسل در جهان ما پرواز می‌کنند. چیزهایی برمی‌دارند چیزهایی می‌گذارند و در همه حال با نهشته‌های خود ساختمان بیرونی جهان را می‌آیند و در مراسم علمی، خاضعانه به قدرت‌های سیاسی تقسیم می‌کنند این ساختمان است با یک معماری لاعن شعور غریزی که باالخصوص در قرن ما با تحریک لایه‌های درونی همراه بوده است جنگ تکم‌های، تعلیمات متمرکز، نظارت خرنده ماشین، سیطره اشیاء مصنوع، عشق‌های پهداشتی، قبض زبان و بی‌حسی وجدان اجتماعی... این‌ها پسمادهای یک اتوماسیون یک انقلاب لاعن شعور علمی در قرن حاضر است. یک قرن مغفول که به رقص بزک‌های غلیظی از اجلاس‌های باشکوه پیام‌های بیضمات و اعلامیه‌های رنگارنگ، قرن مزما می‌نست.

به اصل مسئولیت و اختیار فرد احترام بگذار و مجری عدالت انسانی باشد. شما هم می‌بخشید اگر کمی در باغ بوده باشید، یا خدای ناکرده سو نیئی نداشته باشید نباید نوک این سوال زهر آگین را به طرف من بگیرد. این ظلم مضاعف است.

**سوالی که می‌خواهم ببرسم سوالی است عام که معمولاً نویسندگان برای آن جوابی دارند. آقای رادی شما برای چه می‌نویسید؟** می‌دانید؟!... امروز زمین با سر نشینانش خود وارد کپشکشی بی پایان از تحولات علمی اقتصادی سیاسی و در لایه‌های زیرین فرهنگی و با دور تند این وضعیت نویسنده معاصر را نسبت به اسلاف کمی بغرنج کرده است دیگر نمی‌توان با یک روح حساس و یک ذهن منغفل نمایشنامه یا داستان نوشت دیگر

**نمایش تانگوی تخم مرغ داغ نوشته رادی این روزها حسابی پر سر و صدا شده است که حتماً اخبار داغ آن را در این چندروزه دنبال کرده‌اید. این گفتگویی رادی مربوط به سال ۱۳۶۸ که در اولین شماره مجله ادبستان منتشر شده است. بخشی از آن هنوز تازه و خواندنی است**

**شما مدتی است نمی‌نویسید، یا به نظر می‌آید نوشتن را کم کرده‌اید. چرا؟ آیا قصد دارید از تاتر کناره‌گیری کنید؟**

این سوال بی‌رحمانه‌ای است که از یک نویسنده می‌کنند. مخصوصاً اگر طرف نویسنده‌ای سرحال و قیبراق، و در اوج طغیان و دم خود باشند و در سوالی هم اندکی ریزه‌کاری و شیطنت احساس شود. غرض البته مورد ما نیست. می‌دانید؟ من در این سه دهه به طور معدل هر دو سال یک نمایشنامه نوشتم. از نمایشنامه دو ساعته («از پشت شیشه‌های بسته») تا نمایشنامه‌ای که زمان اجرایش به چیزی در حدود شش ساعت می‌کشید. («منجی در صبح نمناک» که در بازبینی اخیر به یک نمایشنامه هفت پرده‌ای و حدود شش ساعته تبدیل شده است) (این رسمی است که تا کنون ادامه داده‌ام و هیچ حادّه و لطمه‌ای نتوانسته است خدش‌های آن را وارد کند. با همین روش در این دهه پنج نمایشنامه نوشته‌ام که «بله‌کان» و «آهسته یا گل سرخ» در تهران اجرا شد. «منجی در صبح نمناک» بعد از پنج‌سال حروفچینی در سال ۶۵ به چاپ رسید. حال آنکه «بله‌کان» در سال ۶۳ و «آهسته یا گل سرخ» و «تانگوی تخم مرغ داغ» در سال ۶۶ حروفچینی شده‌اند و فعلاً در حجاب چاپخانه مانده‌اند. تا کی معمای کاغذ حل شود. با این حساب من آخرین نمایشنامه‌ام «هنگ برای ستاره هالی» به سنگینی خودم توی کتو گذاشتم که به هر تقدیر محفوظ‌تر از چاپخانه است و از شیخون موش و مور یانه هم در امان است... بله. این است و غیبتی هم نیست. چرا که من این نمایشنامه را در تاریخ مصرف نوشتن‌هام که حالا نگران طائل شدن یا فوت وقتشان باشم. من در پرداخت هر کدام از این‌ها پوست خودم را کنده‌ام. با قساوت، با شدت و سخت‌گیری، با انضباط و عناد هر کدام را پنج، هشت، دوازده‌بار بازنویسی کرده‌ام تا تندبسی از زیر دست من بیرون بیاید که شایسته زمان ما و ایران ما باشد. این را با لایص یا تکیه بر «تانگوی تخم مرغ داغ»، «آهنگ برای ستاره هالی» و نسخه جدید «هاملت با سالاد فصل» می‌گویم که تجربی‌ترین کار من است. در حالی که می‌توانستم به جای این پنج‌تا با کمی مساحمه و کمی مجذوبیت فاضلی پانزده نمایشنامه چریده با تضمین کامل گیشه بنویسم و جیب‌هایمان را با نقل و نبات پر کنم. پس این حق بسیار طبیعی من است که محصول ده سال ذوب شدن تن و جان خود را در جامعه‌ای ببینم که می‌خواهد